



به مدد فضاهای مجازی در کسری از ثانیه خبرهای وقوع زلزله‌ای شدید در غرب کشور به گوش همه رسید... کرمانشاه، سرپل ذهاب، سنندج، سقز، بانه و هزاران شهر و روستای کوچک و بزرگ تخریب شده‌اند... خبرها حاکی از کشته شدن 1 نفر... 2 نفر... 200 نفر... 340 نفر... و همین‌طور ادامه دارد؛ درحالی‌که مسئول ستاد مدیریت بحران در شب وقوع زلزله گفت تا پیش از طلوع آفتاب عملیات پایان خواهد پذیرفت... اما خبر افزایش کشته‌شدگان و مجروحان هنوز به گوش می‌رسد و ویدئوهایی از روستاها می‌رسد مبنی بر این‌که هیچ نیروی امدادی وجود ندارد.

سخن خود را با این پرسش شروع می‌کنم که آیا رابطه طبیعت و جامعه رابطه‌ای دوگانه است؟ درحالی‌که، نیل اسمیت، نظریه‌پرداز شهری، بعد از طوفان کاترینا نوشت: «چیزی به نام بلای طبیعی وجود ندارد»^[1] و دیوید هاروی، نظریه‌پرداز شهری، در کتاب خود با عنوان عدالت، طبیعت و جغرافیای تفاوت نوشت: «چیز ناطبیعی (Unnatural) در شهر نیویورک وجود ندارد»^[2]. از دهه 1990، در ادبیات شهری انتقادی، گفتمانی به نام اکولوژی سیاسی شهری (Urban Political Ecology) شکل گرفت که دو تأثیر عمده در ادبیات شهری انتقادی گذاشت: اول، اکولوژی سیاسی انتقادی را در بافتار شهری حک کرد و دوم، چارچوبی را فراهم کرد تا شهرها به‌عنوان تولیدی از فرآیندی متابولیک تحولات اجتماعی طبیعی (Socionatural) بازتعریف شوند. ارتباط دادن طبیعت و جامعه تحت مفهوم شهری‌شدن، نه تنها فهم شهرپژوهان را نسبت به تولید فضای شهری شفاف کرد بلکه آن‌ها را قادر ساخت تا مشکلات محیط زیست شهری را در بافتارهای وسیع‌تر تاریخی، اقتصادی و اجتماعی بازتعریف کنند. با این صورت‌بندی، مداخلات

برای مسایل زیست‌محیطی در شهرها نظیر آلودگی و بی‌عدالتی زیست‌محیطی می‌بایست در سطح نظم اجتماعی صورت پذیرد.^[3]

از طرف دیگر، نائومی کلاین در کتاب دکترین شوک اذعان می‌دارد که نظام سلطه چگونه از طریق ایجاد بحران یا سوءاستفاده از اتفاقی طبیعی نظم اجتماعی جدیدی بر مردم تحمیل می‌کند. نظریه‌ای که از جانب میلتون فریدمن ارایه شد این بود که یک فاجعه می‌تواند تبدیل به فرصتی برای جراحی‌های شدید در ساختارهای موجود شود. کلاین در کتاب خود ثابت می‌کند این جراحی‌ها سبب تشدید محرومیت‌ها و بازتولید بی‌عدالتی می‌شود که از آن به عنوان «دکترین شوک» یاد می‌کند. اتفاقی که پس از طوفان کارترینا رخ داد و همین‌طور تحدید آزادی‌های قانونی که پس از حملات تروریستی پاریس در فرانسه به تصویب رسید. با این مقدمه، که جزییات آن باشد برای مجالی دیگر، من در تلاش برای پاسخ به این پرسش هستم که آیا زلزله بلایی طبیعی است؟ من در اینجا ادعا می‌کنم که فاجعه اخیر در استان‌های ایلام و کرمانشاه مستقیماً به روند شهری‌شدن کشور و در حقیقت سیاست‌های دولت نسبت به تخصیص منابع، فقرزدایی و مسکن ارتباط دارد و دولت در تلاش است این شرایط را تبدیل به فرصتی برای تحقق سیاست‌های نئولیبرال خود کند.

الف) اصولاً روند توسعه در یک دهه اخیر به سمتی پیش رفت که منابع و سرمایه‌های نفتی در کلانشهرهای ایران متمرکز شد؛ البته نه در بخش مولد بلکه در بخش نامولد یعنی مسکن و مستغلات. این جذب سرمایه در بخش نامولد، درون کلانشهرها نیز نه در بخش‌های ساخته‌شده شهر بلکه در اراضی خالی و کشاورزی درون و پیرامون شهر رخ داد. رشد افقی کلانشهرها، افزایش حاشیه‌نشینی، رشد شدید قیمت مسکن که از تهران شروع شد و به تبریز، شیراز، اصفهان و مشهد رسید و ساخت بزرگراه‌ها و زیرگذرها و روگذرها در این کلانشهرها حاکی از این توسعه نابرابر هم درون شهرها و هم بین شهرها بود. نیاز به ارایه آمار و اعداد نیست، کافی است با پرسه در نقاط مختلف این شهرها و شهرهای پیرامونی آن‌ها متوجه این بی‌عدالتی فضایی شوید و محرومیت را در اغلب شهرهای کشور مشاهده کنید. به بیانی دیگر، سیاست‌های دولت در تخصیص منابع، هم درون شهرها و هم بین شهرها بی‌عدالتی را گسترش داده است. دولت هم به‌جای مدیریت تخصیص منابع و برنامه‌های فقرزدایی از طریق دامن زدن به سیاست‌های کالایی‌سازی مسکن به این روند دامن زد و شهرها و روستاهای کوچک در تله فضایی فقر گرفتار شدند. این شرایط برای استان‌های غربی کشور بحرانی‌تر بود چرا که به دلایل سیاسی و «امنیتی» همواره تعدی در محروم نگه‌داشتن این استان‌ها وجود داشته و دارد.

ب) درون شهرها این بی‌عدالتی گریبان فقرا و کم‌درآمدهای شهری را گرفت. سیاست‌های تأمین مسکن برای کم‌درآمدها و فقرای شهری هم دنباله‌رو روند کالایی‌سازی مسکن شد. اما برای این کالایی‌سازی نیاز بود تا فاصله رانتی (Rent Gap) که به معنی فاصله ارزش موجود به ارزش بالقوه است) زمین و مسکن افزایش یابد، چرا که این فاصله در بافت‌های به‌اصطلاح فرسوده وجود نداشت. دولت و مدیریت شهری این مسأله را از طریق ارزان کردن رانت و افزایش رانت بالقوه به انجام رسانید. اگرچه این سیاست ماهیتاً باعث بازتولید فقر می‌شود و در جای دیگری آن را نقد کرده‌ام، اما بی‌عدالتی فضایی در مقیاس ملی باعث بی‌اثر شدن این سیاست برای افزایش فاصله رانتی در شهرهای کوچک و متوسط شد. به عبارت دیگر، فقر و محرومیت از منابع کشور ناشی از بی‌عدالتی توسعه شهری در ایران، برای شهرها و روستاهای غرب کشور مجالی حتی برای کالایی‌شدن مسکن در بافت‌های به‌اصطلاح فرسوده نگذاشته است. 1260 هکتار از شهر کرمانشاه با جمعیتی در حدود 200,000 نفر به عنوان بافت‌های به‌اصطلاح فرسوده تلقی می‌شوند و به گفته خود مسئولین تا سال 94 تنها 10 تا 15 درصد این بافت‌ها نوسازی شده است^[4]، درحالی‌که مسئولان شهری با نام نوسازی بافت‌های فرسوده در حال ساخت پروژه‌های مجتمع تجاری بودند^[5]. پژوهش‌ها در محلات نشان می‌دهد که تمایل مردم به مشارکت در این پروژه‌ها به دلیل ریسک بالا و عدم تسهیلات لازم بسیار پایین است^[6]. این داستان شهر کرمانشاه است، شما خود تصور کنید در شهرهای دیگر غرب کشور داستان چگونه است.

پ) همچنین، ساختمان‌های جدیدی هم که تخریب شده‌اند به دلیل نفوذ فساد در لایه‌های مختلف مدیریت شهری ناشی از کالایی‌شدن مسکن و تسری آن به جامعه مهندسان در قالب‌هایی نظیر امضافروشی و عدم اهمیت به اصول مهندسی ساخت، به شدت در برابر زلزله آسیب‌پذیر بوده‌اند. درحقیقت، کیسه چندلایه‌ای که بسازبفروش‌ها، بخشی از مدیریت شهری و بخشی از مهندسان برای سرریز شدن پول ناشی از کالایی‌سازی مسکن دوخته بودند، سنگینی آن بر دوش انسان‌هایی افتاد که زیر آوار سرمایه نفتی دود شده که می‌توانست صرف رفاه و عدالت در جامعه شود، گیر افتادند.

ت) در عکس‌های منتشر شده تصویری از مسکن مهر را دیدیم که در اثر زلزله تخریب شده بود. چند ساعت بعد خبری روی سایت وزارت راه و شهرسازی منتشر شد که مدیرکل راه و شهرسازی استان کرمانشاه اعلام کرده بود که تخریب این واحدها نه به دلیل ساخت و ساز نامطلوب بلکه به این دلیل بود که این ساختمان‌ها دقیقاً روی گسل ساخته شده بودند^[7]؛ یعنی عذری بدتر از گناه. چند ساعت بعد یکی دیگر از مسئولین گفت این تخریب ربطی به گسل ندارد و به دلیل ساخت‌وساز نامناسب است. در نهایت، رییس‌جمهور اذعان داشت:

«ثابت شد که مردم بهتر از دولت برای خود خانه می‌سازند/وظیفه دولت کمک‌های بلاعوض و تخصیص وام‌های بلندمدت است»^[8]. این روند دقیقاً نمودی از دگرگینی شوک است. به قول دیوید هاروی، شعاری که سرمایه در طوفان‌ها و زلزله‌ها به آن عمل می‌کند این است: «نگذارید یک بحران خوب به هدر برود!». اگرچه نقدهای فراوانی به مسکن مهر وارد است اما اولاً که دولت نهادی حکومتی است که می‌بایست مسئولیت دلت‌های خود را به گردن بگیرد نه این که خود هم منتقد باشد، ثانیاً، این نقدها نباید دستاویزی برای دولت شود تا نسبت به مسئولیت‌های اجتماعی خود شانه خالی کند. اما همه ما می‌دانیم که منظور رییس‌جمهور از «مردم»، «بورژوازی مستغلات» است و منظور از «کمک‌های بلاعوض و تخصیص وام‌های بلندمدت»، «سلب مسئولیت‌های اجتماعی و تبدیل دولت به کارگزاری برای بورژوازی مستغلات» است. اما باز هم همه می‌دانیم که تخریب مسکن مهر به معنی ناتوانی دولت در ساخت مسکن مناسب نیست بلکه به معنی فساد در اجرای سیاست‌های مسکن برای کم‌درآمدهاست و روند ساخت‌وساز بخش خصوصی نه تنها لزوماً منجر به ساخت ساختمان‌های مستحکم‌تری می‌شود بلکه مسکن را به کالایی تبدیل می‌کند که رشد قیمت ناشی از آن دسترسی به مسکن را به یک آرزوی محال تبدیل می‌کند و نتیجه آن افزایش فاصله طبقاتی، افزایش سهم مسکن در سبد خانوار و تصاحب منابع عمومی توسط بورژوازی مستغلات خواهد شد. تنها این نشان از آن دارد که دولت دوازدهم نیز تمام آرزوی خود را روی بازار بی‌رحم مسکن بنا کرده است و با سیاست ایجاد رانت در بازار مسکن در تلاش است تا بتواند اقتصاد خفته ایران کمی از این رو به آن رو کند.

پایان کلام، خطاب به من و امثال من است، چرا که معتقدم ما هم در این فاجعه مقصر هستیم. حوزه اندیشه و برنامه‌ریزی شهری نیز دچار فاجعه مرکزگرایی شده است. چنان درگیر مسایل کلانشهرها شده‌ایم که گویی تنها یک زلزله در غرب می‌توانست فریاد محرومیت و تله فضایی فقر ساکنان استان‌های غربی کشور را به گوش ما برساند. آیا این زلزله می‌تواند شروعی باشد برای این که ساکنان استان‌های غربی از تله فضایی فقر رهایی یابند یا عاملی است که تله فضایی فقر را بازتولید خواهد کرد؟ به نظر من پاسخ به این سوال در استان ما نیز خواهد بود: این که چه میزان بتوانیم شهری شدن در ایران را صورت‌بندی نماییم و نیروهای کنش‌گر در بیرون از مرکز را شناسایی کنیم، در حوزه‌های سیاست‌گذاری کنش کنیم و مسیر بازسازی شهرهای غربی کشور و تخصیص منابع را به سمتی جهت دهیم تا بتواند فضایی عادلانه‌تر تولید نماید نه دوباره بستری را فراهم نماییم تا رانت‌خواران و زمین‌بازان این بحران را برای خود تبدیل به فرصت کنند؛

سناریویی که در این سال‌ها فجایعی مانند رودبار، بم و اکنون کرمانشاه و ایلام را به وجود آورده است و معلوم نیست کدام جغرافیا نوبت بعدی است.

- [illegible]

%D8%A7%D8%AE%D8%AA%D8%B5%D8%A7%D8%B5-%D9%88%D8%A7%D9%85-
%D8%A8%D9%84%D9%86%D8%AF-%D9%85%D8%AF%D8%AA-%D8%A7%D8%B3%D8%AA